هو العلیم

بازنگه داشتن قلب در مواجهه با حق رمز و سرّ سلوک

شرح دعای ابوحمزه ثمالی - رمضان المبارک ۱۴۲۹

- مجلس دوم

بیانات

آیت‌اللَه حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی

قدس‌الله‌سره

أعوذُ بِاللَه مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم

بِسمِ اللَه الرَّحمَنِ الرَّحيم

وصلَّى اللَه عَلَى سيدنا و نبينا أبىالقاسم مُحَمّدٍ

وعلى آله الطّيبين الطّاهرين و اللعنة عَلَى أعدائِهِم

أجمَعينَ

ادعوك يا رب راهبا راغبا راجيا خائفا اذا رأيت مولای ذنوبی فزعت و إذا رأيت كرمك طمعت.

ای پروردگار من! تو را می‌خوانم و به سوی تو می‌آیم با چنین حالی، با چنین وضعی با چنین موقعیتی که دارم و این موقعیت من موقعیت تصنع نیست جانماز آب نمی‌کشم برای تو، جانماز را آدم برای مردم آب می‌کشد بازی را برای مردم درمی‌آورد ولی برای خدا کسی جانماز نمی‌تواند آب بکشد یعنی زحمت بیخود کشیده، بیخود. جانمازها را ما برای مردم آب می‌کشیم جلوی آن‌ها خودمان را

درست می‌کنیم وضعمان را درست می‌کنیم به نحوی که مطلوب باشیم و ایرادی بر ما وارد نشود و نقصی در کار ما نمایان نشود، به این نحو. ولی خدا نه! خدا، ملائکه، آن نفوسی که مسیطر و مسلط بر نفوس هستند آن حقایق علوی و مجرده، جانماز آب کشیدن و ملّق بازی جلوی آن‌ها درآوردن و نفاق به خرج دادن در کاسه‌ی آن‌ها نمی‌رود خلاصه، آن‌ها گوش [شان] به این حرف‌ها نیست. هزار جور خودمان را درست کنیم، موقع نماز عبا را بیاندازیم روی عبا و صاف که عکس که گرفته می‌شود خیلی عکس شفاف، دقیق، میلیمتر این طرف و آن طرف نشود! هان! آن‌ها به این حرف‌ها نگاه نمی‌کنند آن‌ها نگاه می‌کنند که در دلت برای که نماز می‌خوانی؟ برای دوربین نماز می‌خوانی یا برای ما داری نماز می‌خوانی؟ آن‌ها به این نگاه می‌کنند.

من یک وقت به رفقا یکدفعه گفتم من سابق، هنوز معمم نبودیم، در قم درس می‌خواندیم، تحصیل، مرحوم آقا به من توصیه کرده بودند که شب‌ها نماز جماعت مرحوم آیت اللَه آقا شیخ محمد

علی اراکی برو، من هم هر شب می‌رفتم آن‌جا، ایشان در مدرسه‌ی فیضه درس می‌دادند، ما آن موقع مَعالِم می‌خواندیم دیگر، آن وقت می‌رفتیم پای درس خارج ایشان هم می‌نشستیم، خیلی خنده دار بود، می‌رفتیم و زیر همان در مدرسه، مدرسه فیضیه مثل الان نبود که تعمیر و اصلاحش کردند، وضع سابق خودش را داشت، آن‌جا ایشان درس می‌دادند و ما هم می‌رفتیم و یکی از شاگردان درس آقای اراکی بودیم یعنی اگر الان به من بگویند شما درس خارج آیت اللَه اراکی می‌رفتید؟ می‌گویم بله و درست هم هست، ما درس ایشان می‌رفتیم در حالی که آن موقع معالم می‌خواندیم شیئان عجیبان هما ابرد من یخ، یخ که می‌دانید یعنی چه؟ شیخ یتصبی صبی یتشیخ بعد از درس هم که می‌آمدیم ایشان نماز جماعت می‌خواندند، در تابستان‌ها در صحن و زمستان‌ها در همان جا و ما هم در نماز جماعت ایشان شرکت می‌کردیم.

یک روز نشسته بودیم در بیرون، هوا گرم بود، موقع تشهد خب ما یک خورده خم شده بودیم یعنی همچنین مستقیم نبودم، یک آقایی بغل ما بود پیر هم

بود، الان هم در واقع ایشان حیات دارد و جزو معروفین هم هست یعنی اگر من بگویم شاید اسمش را همه بدانند، این نشسته بود، دست چپش را آورد و کمر ما را سفت کرد، ما یک خورده راست شدیم، دوباره چند ثانیه بعد کج کردیم یعنی چیز بودیم، دوباره این یکدفعه دستش را آورد، ما دیدیم حالا که این‌طور است بگذار یک خورده این را بازیش بدهیم، هی کج می‌شدیم و راست می‌شدیم پنج شش دفعه! گفتم که خوب است، این‌ها این فقهی که خواندند حالا که نتیجه‌ی آن این است بگذار سرکار باشند، این فقه خواندن این‌ها، این را هم دارد وقتی نماز تمام شد عصبانی! آخ آخ انگار آسمان به زمین آمده! آقا شما چرا نماز را .....؟ گفتم آقا چه شده مگر؟ گفت شما این جوری کج کردی! گفتم کج و راست ندارد تشهد می‌خوانم، البته [در] تشهد باید انسان در حالت استقامت باشد و مستقیم باشد حالا یک خورده کج شد اشکالی ندارد، آقا ...؟ گفتم آقاجان یک سوال از تو بپرسم، شما مأمور راست کردن ما هستی تو نماز یا داری تشهد می‌خوانی؟

گفتم برو آقاجان پی کارت، برو تشهدت را بخوان ببین چه داری می‌خوانی؟ چه معنایی ....؟ هی دستت را می‌کنی پشت من، بالا و پایین، هی راستمان می‌کنیم این‌که آخر نماز نشد! التفات می‌کنید! خب این هم برای تفنن.

این‌ها در کت خدا نمی‌رود این نمازی را که داری می‌خوانی و دیگران را هی راست و کج می‌کنی این نماز را ملائکه بالا نمی‌برند آخر تو حواست در .....؟ واقعا همین تشهد را شما به آن نگاه کنید بعد از تشهد بعد از صلوات، **السلام علیك ایها النبی و رحمی اللَه و برکاته السلام علینا و علی عباد اللَه الصالحین السلام علیکم و رحمی اللَه و برکاته** این سه‌تا سلامی که این‌جا در تشهد هست اگر بخواهم راجع به این صحبت کنم یک ماه رمضان طول می‌کشد، یک ماه. که چطور در این نماز که باید برای خدا باشد خدا پیغمبرش را داخل کرده؟ چطور در این نماز عباد صالحین داخل شدند و چطور در این نماز خود نمازگزار وارد شده؟ آخر ما داریم به سمت خدا نماز می‌خوانیم سلام به پیغمبر یعنی چه؟ سلام به عباد اللَه صالحین یعنی چه؟ و خود ما؟ خود ما که

داریم این کار را انجام می‌دهیم یعنی چه؟ آن وقت بنشینیم به جای فکر کردن به این‌ها و توجه به این معانی، ببینیم این راست کرده یا کج کرده کمرش را؟ آن یکی کله‌اش را آن طرف کرده آن یکی چه کرده آن یکی صدا از کجا می‌آید! این چیست؟ این نماز است؟ هان؟ این جوری ما داریم به مردم نماز یاد می‌دهیم؟ این جوری؟ یا مثل اولیاء و عرفا که وقتی می‌گفتند اللَه اکبر، دیگر نمی‌فهمیدی چه حالی دارند! دیگر نمی‌فهمیدی!

مرحوم آقا می‌فرمودند وقتی که آقای حداد می‌گفتند الله اکبر، ما وقتی که به چشم ایشان نگاه می‌کردیم دیگر انگار چشم جایی را نمی‌بیند! این هم یک نماز است. چشم نگاه می‌کند ولی جایی را نمی‌بیند، دیدید دیگر؟ گاهی بچه [ما] بعضی وقت‌ها انسان به جایی خیره می‌شود، آن هم دارد با او صحبت می‌کند هرچه دستش را این جوری می‌کند نمی‌فهمد حواسش جای دیگری است، بچه‌ها دیدید گاهی خیره می‌شوند به جایی، انسان نمی‌تواند آن‌ها را متنبه و متذکر [کند.] وقتی که

می‌گوید اللَه اکبر، نگاه می‌کند ولی دیگر نگاه نمی‌بیند، جلویی نمی‌بیند دیواری نمی‌بیند افرادی را نمی‌بیند این کجا رفته؟ این کجا رفته؟ این نَفس کجا رفته؟ در کجاست؟ این نماز را اولیا می‌گویند به مردم یاد بدهید، این نماز نمازی است که ینهی آن‌هایی که ایراد می‌کنند که ما این قدر نماز می‌خوانیم [پس] چرا این [قدر] گناه می‌کنیم؟ مگر نداریم إِنَّ الصَّلاةَ تَنْهى عَنِ الْفَحْشاءِ العنکبوت، ٤٥ بله جانم! **ان الصلای تنهی عن الفحشا**، نه آن صلاتی که در حال نماز عبا را صاف کنیم که یک وقتی کنار نرود عمامه را تحت الحنکش را نیاندازیم که در روایت داریم که **مَن تعمم و لم یتحنك فأصابه داء لادواء له فلایل ومنَّ الا نفسه**.[1]

ای کسانی که خود به مردم می‌گویید که تحت الحنک از امور مؤکده‌ای است که حتی بعضی قائل به کراهت شدید دارند که شخص متعمم در حال نماز حنک نداشته باشد، حنک یعنی عمامه این که از این‌جا می‌آید این را می‌گویند حنک، تحت الحنک

---

[1] الکافی، ج ٦، ص ٤٦٠.

می‌گویند چون زیر این گردن قرار می‌گیرد می‌رود این‌جا، این را می‌گویند تحت الحنک. آن وقت در این‌جا وقتی که ما خود برای نماز، همین حرف را به مردم می‌زنیم، آن وقت خودمان وقتی برای نماز می‌ایستیم نمی‌اندازیم، من می‌بینم در این نمازها، من در حرم و این‌ها که رفتم آیت اللَه خدا حفظشان کند آیت اللَه شبیری زنجانی ایشان حنک می‌اندازند در نمازشان، من این را دیدم، ایشان می‌اندازند و چه قدر کار خوب و کار پسندیده، بله؟ ملائکه به چه نگاه می‌کنند؟ ملائکه به دکور نگاه می‌کنند یا به واقعیت؟ به چه نگاه می‌کنند؟ ملائکه به این نگاه می‌کنند که من الان دارم در این‌جا صحبت می‌کنم برای رفقا و دوستان، داریم دعای ابوحمزه‌ی ثمالی را برای رفقا مرور می‌کنیم صحبت می‌کنیم دلمان خوش است به این‌که عبارات حضرت سجاد را آن هم در شب‌های ماه مبارک داریم با خودمان زمزمه می‌کنیم و مرور می‌کنیم و به اندازه‌ی فهم خودمان و الا رسیدن به این مبانی، برای من و امثال من هیهات هیهات! به اندازه‌ی فهم خودمان می‌نشینیم و این‌ها

را و خب آن بزرگان هم می‌گویند باشد، به اندازه‌ی فهمت بیا بنشین ما قبول داریم کسی نگفته که شما بیا همان طوری که گوینده‌ی این کلمات آن معانی را قصد کرده آن طور بیا بگو، نه! یک همچنین چیزی نیست یک همچنین توقعی اصلا نمی‌شود، می‌آییم می‌گوییم.

حالا این ملائکه بیایند نگاه کنند به این‌که من چه می‌گویم یا این‌که نه! این پشتی که این پشت من این‌جا داریم یک پشتی خاصی باشد و یک دکوری این وسط باشد و یک چیزی هم آن‌جا باشد و نمی‌دانم ..... از این بازی‌ها که دوربین قشنگ ما را بگیرد الحمدلله این‌جا که دوربین نیست از این راحت هستیم این یک قضیه را ملائکه نمی‌توانند به ما ببندند فعلا این یکی نیست حالا از این چیزهایی که ضبط و الی ماشاءاللَه شاید در این‌ها یک چیزی پیدا کنند از این اموری که مخلّ به صفا و اخلاص و صدق و این‌ها باشد و الا الحمدلله دوربین که نیست می‌آیند چکار می‌کنند؟ نگاه می‌کنند تو که الان داری می‌آیی پایین مفاتیح را باز می‌کنی با چه نیتی آمدی پایین؟ بالا نشسته بودی داشتی می‌نوشتی چه نیت

کردی؟ قصدت چه بود از آمدن این‌جا؟ پایین آمدن و با رفقا و دوستانت صحبت کردن و درد دل کردن و مطالب را بیان کردن، در ضمیرت چه می‌گذشت؟ هان! می‌روند سراغ او، او را می‌گیرند تمام شد. دیگر دکور و مکور و این مسائل و .....، خب این نسبت به من، نسبت به رفقا هم که می‌آیند، آن هم همین طور، من یک جور آن‌ها هم یک جور، هر کسی یک جور، شنونده یک جور گوینده یک جور. سرشان هم کلاه نمی‌رود در یک آن هم همه را چنان دقیق مگر می‌شود مثلا جناب آقای سید محمد رضا ایشان با شما صحبت کنند، از این طرف دقیق به مطالب ایشان گوش بدهید از آن طرف آقای فلان صحبت کنند، یک گوش شما ایشان را بشنود و گوش دیگر این، این نمی‌شود یا اگر بخواهید نصفی از این و نصفی از آن می‌زنید، دقیق نمی‌شود، هان! دقیق! ولی این ملائکه که در این‌جا هستند آقا چنان دقیقند که در آن واحد تمام افرادی که الان در این‌جا هستند هر کدام در ذهن خود مطلبی را می‌گذرانند و هر کدام در فکر خود خطور دارند همه را در آن واحد ثبت

می‌کنند!

این چه قدرتی است؟ این به تجرد برمی‌گردد، در عالم تجرد تزاحم نیست در عالم تجرد تمانع نیست تنازع نیست شما که الان در این‌جا نشستید، دیگر رفیقتان نمی‌تواند در جای شما بنشیند چون بین دو ماده تمانع است و تنازع، ماده دارای حد است حد مکانی است دارای کمّ است و دارای تأین است و تأین مکان است و مکان محدد به حد است و موجب تنازع و تزاحم است ولی در مجردات این طور نیست. دو امر مجرد در آن واحد پیدا می‌شود. مرحوم آقا می‌فرمودند در جلسات ذکر، شما نمی‌بینید که یک امر واحد می‌آید آن نفوسی که قابلیت برای گرفتن را دارند در آن واحد یکدفعه می‌بینی شش نفر گرفتند، ایشان می‌فرمودند اصلا یکی از مؤیدات برای مسئله‌ی وحدت وجود، همین وحدت وارداتی است که برای افراد مختلف در آن واحد می‌آید. اگر یک مسئله یک حقیقت واحد نباشد چطور برای دو نفر می‌آید؟ خب یکی باید این طرف بیاید دو دقیقه دیگر هم آن طرف بیاید دیگر، همان مثلا دو دقیقه‌ی دیگر، این‌که نمی‌شود در آن

واحد بیاید یک آبی که در جوب می‌آید وقتی که می‌خواهد در یک مزرعه برود نمی‌تواند همه‌ی مزارع را دفعی واحدة سیراب کند اول می‌رود این مزرعه و آب بعدی آن مزرعه و همین طور یکی یکی فلان، اما یکدفعه آب بیاید در همان آن، دفعة واحده هم این زمین سیراب شود و هم آن زمین، نمی‌شود.

ولی در این‌جا می‌شود. یک وارده می‌آید و آن یک وارده یکدفعه روی پنج نفر می‌نشیند آن پنج نفری که در یک سطح هستند، آن پنج‌تایی که متصل هستند یکی ممکن است در مجلس باشد اما فکرش در خانه باشد خورشت قورمه سبزی که امشب قرار است مخدره‌ی مجلله آماده کند و بر سر سفره بگذارد! از توی جلسه دارد فکر قورمه سبزی می‌کند، او برایش نمی‌آید و همین طور مسائل دیگر و همین طور مسائل دیگر بعد از قورمه سبزی و اما آن کسانی که در حال ذکر متوجه هستند نه به فکر قورمه سبزی یا غیر قورمه سبزی هستند و دل را از همه‌ی تعلقات پاک کردند و فقط نفس به یک جا متصف است این می‌بینی می‌آید و آن وارده بر آن‌جا

می‌نشیند او هم همین طور آن هم همین طور.

این به خاطر چیست؟ به خاطر این است که مسئله‌ی تزاحم و تنازع در مجردات معنا ندارد این مربوط به مادیات است دعواها همه مربوط به عالم ماده است همه در سر هم زدن‌ها برای ماده است. آن‌جا این حرف‌ها نیست. لذا آن‌چه که ملائکه او را بالا می‌برند و او را ثبت می‌کنند آن همان واقعیات ناپیدا و پنهان از انظاری است که هر کسی با آن واقعیاتِ خودش مشغول است. ملائکه با آن کار دارند حالا شما به جای چهار رکعت نماز عشا چهل رکعت بخوان اصلا به این حرف‌ها کاری ندارند، چهل رکعت بخوان به جای دو رکعت نماز صبح دویست رکعت بخوان هرچه می‌خواهی برو بخوان، من کاری ندارم. آن واقعیتی که داری بر اساس آن واقعیت نماز می‌خوانی، آن مقدار خلوصت که داری بر اساس آن مقدار در مقابل خدا ایستادی، آن ذهنیتت، آن خاطراتت، آن وضع و حضور تو در این فضا و در این استقبال به پیشگاه الهی، آن حضور را ملائکه ثبت می‌کنند. چقدر حضور داری؟ در چه افکاری هستی؟ در چه وضعیتی هستی؟ با چه شوقی

داری [نماز می‌خوانی؟] از روی خستگی و ای دَدَم وای، بگذار بخوانیم و الا فردا کتک است و روز قیامت است ...، خوب می‌شد این دو رکعت را هم خدا برمی‌داشت و به جایش مغرب را پنج رکعت می‌کرد، اگر می‌شد ما می‌خوابیدیم تا ظهر چقدر خوب بود! بلند شویم بخوانیم بابا! فایده ندارد! گفت در کف شیر نر خونخواره‌ای غیر تسلیم و رضا کو چاره‌ای.

این ملائکه همین را برمی‌دارند و می‌برند، از نماز این مقدار را برمی‌دارند، می‌گویند یک نماز خواند، خدایا نه سر داشت نه ته داشت این طوری، این هم این جوری، از ترس کتک و فردا و فلان و خدا هم گفت خیلی خب، این حدش این قدر است! یک نماز هم امیرالمومنین خواند به آن وضع و نحوی که در آن نماز دیگر ملائکه قادر بر اخذ و حفظ و تقبل نیستند، نماز اولیاء خدا را ملائکه نمی‌توانند تقبل کنند بدانید در آن‌جا خود اتصال با ذات پروردگار است. در شب‌های ماه رمضان سال گذشته اگر یاد رفقا باشد مثل این‌که راجع به این مسائل آن طور که

در نظر خودم هست، مثل این‌که ما هنوز خیلی پیر نشدیم ها! یک خورده هنوز حافظه‌ی ما ....، مثل این‌که راجع به کیفیت نماز که چطور آن بنده‌ای که به مقام فنا رسیده چطور در موقع نماز دیگر معبودی را نمی‌بیند، این معبود دیدن و این‌که شما دارید این طرف و آن طرف می‌شنوید که در عبادت، انسان شخصی را می‌بیند و او را عبادت می‌کند این حرف‌ها همه غلط است. این‌ها عبادت‌های عوام است در عبادت عوام انسان خدا را می‌بیند یعنی احساس می‌کند و بعد برای او نماز می‌خواند. در عبادت عوام انسان عابد و معبودی را به دو جنبه‌ی حیثیت عبادت، در دو طرف در نظر می‌گیرد. در عبادت عوام است که انسان مخاطبی را برای خود تصویر می‌کند و بعد به آن مخاطب ذهنی خطاب می‌کند، إِيَاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَاكَ نَسْتَعِينُ، خب خوب هم هست، قاعدتا هم باید این طور باشد، چون عوم است است دیگر، اسمش رویش است. آن افرادی که دارای فهم معانی و مسائل بالا نیستند آن افرادی که .....، همان نماز آقای حداد که عرض کردم خدمتتان که اصلا نمی‌بیند دارد به کجا نگاه می‌کند، این چیست؟ در

این‌جا چه می‌بیند؟ چه می‌بیند؟ چه احساسی می‌کند؟ آن کسی که اصلا وقتی که می‌گوید اللَه اکبر روایت امام صادق علیه السلام که حضرت در حال خواندن حمد بودند، حضرت به ایاک نعبد و ایاک نستعین رسیدند و یک مرتبه بیهوش شدند و به روی زمین افتادند و از حال رفتند بعد حضرت فرمودند وقتی که گفتم ایاک نعبد و ایاک نستعین هی این مطلب در زبان من تکرار شد و تکرار شد و تکرار شد تا دیدم آن کسی که برای او دارم ایاک نعبد و ایاک نستیعین می‌گویم خود او دارد از زبان من می‌گوید ایاک نعبد و ایاک نستعین، این همان نماز است این همان نمازی است که مرحوم والد نسبت به استادشان آن را نقل می‌کردند. این چه نمازی است؟ در این‌جا که امام صادق دیگر معبودی را نمی‌بیند می‌بیند او دارد می‌گوید او می‌گوید ایاک نعبد پس این که را می‌بیند؟ هیچ کس را! کسی را دیگر نمی‌بیند. این‌ها مال ماها نیست، ما همین عوامانه، همین عوامانه‌اش را درست بخوانیم بقیه پیش کش ما، این‌ها مال ما و مال این حرف‌ها نیست

ولی می‌خواهم بگویم این‌ها هم هست این مسائل هم هست آیس نباید باشیم مأیوس غلط است، آیس نباید باشیم از رحمت خدا و از لطف خدا نباید ناامید باشیم نباید آیس باشیم.

آن‌هایی هم که به این‌جا رسیدند اول مثل ما بودند از شکم مادر که عارف به دنیا نیامده بود! نه! همان لاتعلمون شیئا بود مثل بقیه، وَ اللهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهاتِكُمْ لا تَعْلَمُونَ شَيئاً النحل، ۷۸ خدا شما را از شکم مادرها خارج کرد شما هیچی نمی‌دانستید، هیچ، ابدا، صفر، در فناء محض بودید، فنای محض، نه ادراکی نه احساسی نه چیزی، بعد کم کم کم با ریاضات کم کم با عبادات کم کم با مراقبات کم کم با فهم نه با تقلید کورکورانه! با فهم و با عقل و با اختیار و مراقبات شرعیه و ریاضات شرعیه و دستورات وارده‌ی از ائمه‌ی معصومین صلوات اللَه و سلامهُ اجمعین و دستگیری و مراقبت اولیای الهی رسیدند به آن جایی که در تحت لوا و ولایت امام علیه السلام، آن حالات از این‌ها سر زد. می‌شود می‌شود، چرا نمی‌شود؟ یکی از عبارت‌های خیلی عجیب مرحوم آقا این است که امام علیه السلام می‌دانید

برای چه امام است؟ می‌دانید؟ برای این‌که بتواند ما را در هر جایی که خودش هست ببرد اگر نتواند ما را ببرد پس امام نیست، این امام است تا این‌جا، از این به بعد می‌گوید من دیگر امام شما نیستم در حالتی که امام امام ما هست ازلا و ابدا یعنی در همه‌ی احوال الی یوم القیامه و بعد از یوم القیامه، همه امام است. ائمه‌ی ما فقط امام ما در این دنیا نیستند در آن دنیا هم امامند یعنی چه؟ یعنی ما را در تحت ولایت خودشان در آن مرتبه‌ای که لیاقت داریم، در آن مرتبه ما را قرار می‌دهند یعنی در آن دنیا هم ما در تحت ولایت امام زمان هستیم نه فقط در این دنیا، که خیال کنید تمام شد، وقتی که جناب عزرائیل آمد دیگر پرونده بسته شد و تمام شد! نخیر! این ولایت ولایت نیست تازه این ولایت کجا؟

ولایت امام زمان تازه از قبر به آن طرف شروع می‌شود این‌جا یک در میلیاردها یک در میلیارد است شصت روز دنیا که ولایت نمی‌خواهد نه این‌که نخواهد من دارم چیز می‌کنم یعنی ارزش چیزی ندارد نسبت به آن‌چه را که آن سیطره و ولایت

حضرت نسبت به آن طرف قضیه است نسبت به آن طرف مسئله، این شصت سال است پنجاه سال است ایشان می‌فرموند که امام علیه السلام امامتش به این است که انسان را ببرد هر کسی که بخواهد هر کسی که نخواهد خب نمی‌خواهد دیگر تقصیر خودش است دیگر هر کسی بخواهد می‌برد در آن جایی که خود او است البته ظرفیت امام با ظرفیت ما فرق می‌کند، در این شکی نیست. امام علیه السلام دریا ما یک حوض بسیار خب ولی آب حوض همان آب دریا است، این است صحبت. ظرفیت ما که حوض هستیم هیچ وقت دریا نمی‌شود دریا هم اقیانوس نمی‌شود اقیانوس برای خودش حسابی دارد دریا حسابی دارد دریاچه هم همین طور. رودخانه و فلان تا برسد به حوض و کاسه و بشقاب و استکان و این چیزها، ولی صحبت در این است که آن ماده و آن مایع و آن متریالی که در روز قیامت باید انسان آن ماده را و آن شکل را و آن حقیقت را داشته باشد همانی است که امام علیه السلام دارد منتهی به حسب خودش، یکی یک کاسه یکی یک دیگ یکی یک حوض یکی رودخانه، امام علیه السلام هم که

اقیانوس است برای خودش، هر کسی بر حسب مراتب خودش این مربوط به مومنین است.

غیرمومنین آن‌ها نه! آن‌ها دارای یک خلطهایی هستند از نور و از حیثیت نقصان که امر وجودی آن‌ها را در همان مرتبه تشکیل می‌دهد آن‌ها که به مقام فنا رسیدند و در ولایت امام علیه السلام مندک و ذوب شده‌اند آن‌ها حسابشان فرق می‌کند. پس امام علیه السلام امام است برای این‌که ما را به همان نقطه و به همان وضعیتی که خودش هست برساند و در روایات هم نسبت به این مسئله تصریحاتی است.

روایات در این مسئله زیاد داریم.

حالا امام علیه السلام در این‌جا می‌فرمایند **ادعوك یا ربّ راهبا راغبا** خدایا وقتی که من دارم به سمت تو می‌آیم دو جهت و دو حیثیت در من است یک حیثیت حیثیت رهبت و یک حیثیت حیثیت رغبت، دو جهت در من هست یکی نگرانی هست و یکی شوق و تمایل است. نگرانی، نگرانم از وضع خودم نگرانم، از موقعیت خودم نگرانم از آن مدرکاتی که پیدا کردم و به واسطه‌ی آن مدرکاتم، برداشتم نسبت

به تو عوض شده است و احساسم نسبت به تو تغییر پیدا کرده است، آن مدرکات مرا در نگرانی قرار داده است آن مدرکات مرا در یک نوع تشویش قرار داده در یک نوع اضطراب قرار داده. رهبة یعنی نگرانی. نمی‌دانم با این وضعیتی که دارم مورد پذیرش تو هستم یا نیستم؟ ملائکه عمل مرا قبول می‌کنند یا نمی‌کنند؟ واقعا نمی‌دانم. یک نگاهی الان ما به خودمان بیاندازیم همین رفقا که الان در این‌جا نشستیم یک نگاه بیاندازیم، ببینیم واقعا یک همچنین مطلبی در ما نیست اگر الان قرار باشد که یک دستگاهی بیاید و اعمال ما را در سنجش و در میزان بیاورد و خلوص و غش او را متمایز کند و افکار و نفس ما را به ظهور دربیاورد یک مرتبه ترس ما را برنمی‌دارد؟ رنگمان نمی‌پرد؟ راجع به آمدن این‌جا، راجع به کارهایی که انجام می‌دهیم نمازی که می‌خوانیم کار خیری که انجام می‌دهیم انفاقی که می‌کنیم دستگیری که می‌کنیم خدمتی که می‌کنیم، راجع به این‌ها، یک مرتبه یک دستگاهی بیاید، فرض کنید حالا دستگاهی نیاد ولی خدایی بیاید یک کسی که یک مقداری اخباری دارد از نفوس و این‌ها، بیاید،

یکی یکی نفر اول، بیا جلو بنشین این‌جا! نه نه آقا! تو را بخدا ما یکی را چیز نکن. نفر دوم ....، کی می‌آید این‌جا؟ همه می‌نشینیم سرهایمان را می‌اندازیم پایین، این می‌شود رهبة، این معنای رهبه است.

تا ریگی به کفش نباشد انسان نگرانی ندارد، گفت آن را که حساب پاک است از محاسبه چه باک است واقعا اگر .....، بله یک وقتی می‌آییم می‌گوییم آقا نمی‌دانیم ما همین هستیم، لُری و همین طوری، بدون این که اصلا احساسی داشته باشیم، شما اصلا بگو، بگو. موارد ضعف را بگو موارد چیز را برای ما بگو ولی ما در مقام ادعا نیستیم. یک کسی از آقایان در تعریف بود در کتابش من می‌خواندم پارسال بود می‌خواندم داشت از یک بنده خدایی تعریف می‌کرد که در مدرسه‌ی مروی طهران آن بانی وقتی که آمده بود و می‌خواست کلنگ مدرسه را بزند مدرسه مال سابق بیش از صد سال پیش و این‌ها بود وقتی می‌خواست [کلنگ را] بزند همه‌ی آقایان را جمع کرده بود علمای طهران فرض کنید که ائمه

جماعات، طلاب غیرطلاب کسبه تجار بازاری‌ها، همه را جمع کرده بود و خیلی مفصل، حالا شام یا نهار نمی‌دانم، می‌خواست کلنگ این‌جا را بزند، حالا کلنگ را دستش گرفته آمده در این وسط می‌خواهد بزند می‌گوید این کلنگ را کسی بر زمین باید بزند که از زمان بلوغش تا الان یک شب، نماز شبش فوت نشده باشد! تو غلط کردی یک همچنین حرفی می‌زنی بیخود کردی! تازه به عنوان تعریف [این آقا] نوشته بود و هیچ کس نیامد، آن‌گاه خودش کلنگ را زد! یعنی من! ببینید همه، من از هنگام .....، اگر من آن‌جا بودم می‌رفتم جلو می‌گفتم من حالا چه می‌گویی؟ حالا هیچی هم نخواندیم دو دفعه هم نخواندیم می‌گفتم من هستم، می‌گفت چی؟ قرآن بیاورید؟ برو پی کارت! تو یک کسی را می‌خواهی که خوانده، من اصلا می‌گویم از پنج سالگی خواندم که تو نخواندی، تو از موقع بلوغت من اصلا از پنج سالگی، این‌ها همه چیست آقا؟ بازی است بازی نفس است، نشان دادن! یعنی چه؟ کسی این کلنگ را باید بزند که از موقع بلوغ تا حالا نماز شبش ترک نشده باشد! یعنی چه؟ یک نماز شبت را هم قبول

نکرده خدا، این کارها چیست؟ می‌خواهی به همه پز بدهی که من از بلوغ نماز شب خواندم؟ تو از بلوغ که نماز شب خواندی خدا بیدارت کرد و الا می‌گرفتی تا ظهر می‌خوابیدی این حرف‌ها چیست؟

حالا به هوای این‌که یک توفیقی پیدا کردی این توفیق را بیایی به رخ دیگران بکشانی و دیگران را در جلوی همدیگر تخطئه کنی؟ تو این طور هستی، این این طور است، این عمامه سرش است آن آقا حاجی بازاری است آن آقا نمی‌دانم چی چی الحکما است، این‌ها هیچ کدام به این عمل نکردند و فقط من عمل کردم! حالا خود و خدایی اگر تو نماز شبت فوت می‌شد آیا می‌آمدی یک همچنین حرفی بزنی؟ نه! این نفس می‌آید چکار می‌کند؟ می‌آید خودش را به یک نحوی می‌خواهد نشان بدهد، چه جور نشان بدهد؟ می‌رود در چتر عبادت خود را پنهان می‌کند می‌رود در زیر نقاب و پوشش عبادت خود را مخفی می‌کند، چیز دیگری که ندارد برای ارائه کردن، اگر شما رفقا آن‌جا بودید فورا از آن عرش بر فرش او را می‌آوردید، می‌گفتید حالا آن نماز شبی که خواندی

و داری به همه پز می‌دهی خودت فهمیدی که چه خواندی؟ لابد می‌گوید می‌فهمم دیگر، بگو ببینم بین ولا الضالین و غیرالمغضوب علیهم چه فرقی است؟ آن وقت سرش را می‌اندازد پایین، می‌گوییم برو پی کارت دیگر، بگذار کلنگ را کس دیگری بزند که اقلا می‌فهمد این چیزی که دارد می‌خواند آن چه معنایی می‌دهد، نه این‌که مثل گوسفند همین طوری بع بع بع تا آخر بکنی بیایی به بقیه این طور بگویی بعد هم ما در کتبمان این را به عنوان تعریف بیاوریم که این آقا آمده این کار را کرده است! نه آقاجان! این‌ها فایده‌ای ندارد این‌ها نتیجه‌ای ندارد.

کلنگ را باید کسی بزند که دلش شکسته باشد کلنگ مدرسه را باید کسی بزند که صفا داشته باشد کلنگ مدرسه را باید کسی بزند که خود را به حساب نیاورد. خدمت مرحوم آقا رضوان اللَه علیه بودیم، یک عکسی آن موقع مرحوم علامه‌ی طباطبایی رضوان اللَه علیه از دار دنیا رفته بودند خدا رحمت کند ایشان را، علامه‌ی طباطبایی باید کلنگ این مدرسه را بزند، او. او صاف است او صاف است خلوص مال او است آن‌ها باید این کارها را انجام

بدهند ایشان از دنیا رفته بودند من یک عکسی از قم برای مرحوم آقا در مشهد بردم، عکسی بود هنگام کلنگ زدن مدرسه‌ی حجتیه، مرحوم آقای حجت هم بسیار مرد بزرگواری بود، مرحوم آقای سید محمد حجت کوه کمره‌ای ایشان بسیار مرد بزرگوار و بسیار عالم، بسیار عالم بود ایشان و فقیه و خوش فهم و روشن و دارای حالات، مرحوم پدر ما از ایشان حالاتی تعریف می‌کرد که می‌گفتند کسی این‌ها را نمی‌داند و این را هم خود ایشان برای من بیان کردند، خود مرحوم آقا برای من بیان کردند که وقتی مرحوم آقا سید محمد از دنیا رفتند یکی از آقایان برای من تعریف کرد و این حکایت از این می‌کرد که ایشان خودشان هم این مطلب را قبول دارند، که در خواب دیده بود که رفته بود به حرم امام رضا علیه السلام، در مشهد آمده بود یکی از آقایانی که در طهران بود و الان از دنیا رفته، ایشان رفته بود در مشهد برای زیارت و در خواب می‌بیند که رفته برای زیارت امام رضا، وارد حرم که می‌شود می‌بیند امام رضا نیستند در ضریح، حضرت در ضریح نیستند سوال می‌کند

می‌گوید امام علیه السلام رفتند در قم که در مراسم آقای حجت شرکت کنند احتمالا این را هم مرحوم آقا آوردند، نمی‌دانم در کدام یک از چیزهایشان، در ذهنم نیست ولی ایشان خودشان این مطلب را برای من گفتند و بلند می‌شود بدون این‌که، آن زمان اصلا اخبار و این‌ها دیر می‌رسید [خبری داده باشند] می‌گوید آقای حجت از دنیا رفتند، بعد خبر می‌آید که مسئله این طور بوده است. ببینید! مرحوم آقای حجت بسیار مرد بزرگی بود و با اخلاص بود.

مرحوم پدر ما برای من نقل کرد که فرمودند وقتی که آقای حجت می‌خواستند به رحمت خدا بروند، آن افراد و نزدیکان و بستگان خود را جمع کردند و دستور دادند آن مُهری که با او نامه‌ها را امضا می‌کردند و وجوهات می‌گرفتند با آن مُهر از افراد، بیاورند با دست خود زدند و آن مُهر را شکستند جلوی همه گفتند همه بیایند بنشینند وقتی همه آمدند و نشستند، زدند و آن مُهر را شکستند گفتند می‌خواهم بعد از من، این مُهر به دست کسی نیافتد و باید این مسائل وقتی که من رفتم تمام بشود، دیگر ادامه پیدا نکند. خب تو خود حدیث مفصل بخوان

از این مجمل، ایشان بسیار مرد بزرگی بود.

و مرحوم یک عکسی در هنگام کلنگ زدن مدرسه حجتیه هست که شاید بعضی از افرادی که در آن عکس هستند الان هم حیات داشته باشند، از بزرگان و این‌ها حیات داشته باشند. وقتی به آن عکس نگاه می‌کنیم می‌بینیم همه‌ی سرها بالا و یکی هم رفته آن طرف‌تر سرش را بلند کرده که آن عکس که می‌افتد قشنگ ....! از همه‌ی این‌ها علامه‌ی طباطبایی سرش را انداخته پایین، یک خورده هم کج ایستاده و متمایل و اصلًا سرش پیدا نیست. مرحوم آقا رو کردند و گفتند اخلاص را نگاه کن، این اخلاص! همه را ببین به من گفتند آقای حجت خب ایشان مستثنی بودند و عادی بودند، گفتند نگاه کن همه سر را آوردند بالا که بیافتند، این علامه را نگاه کن سرش را انداخته پایین و کج است و یک خورده متمایل که پیدا نیست، این را می‌گویند آدم بااخلاص، این است. عکسش بیافتد نیافتد این چیز نیست برای او تفاوتی نمی‌کند.

امام علیه السلام می‌فرماید که در حال رهبت و

نگرانی من به سمت تو می‌آیم که آیا این وضعیت من چطور است؟ موقعیت من چطور است؟ دارم به سوی تو می‌آیم با یک وضعیتی که به خودم اطمینان ندارم که قابلیت دارم که مخاطب تو قرار بگیرم و تو به من خطاب کنی و پاسخ بگویم و من تو را بخوانم؟ این وضعیت وضعیت نگرانی است نسبت به حالم، نسبت به کاری که انجام می‌دهم نسبت به تخیلاتم نسبت به تصوراتم نسبت به میزان اخلاصم نسبت به ..... این قضیه را خیلی ما باید در خودمان تقویت کنیم یعنی مرتب باید با این مسئله برخورد کنیم همیشه من به رفقا این مطلب را عرض کردم که از دستوراتی که بزرگان می‌دادند به شاگردان برای تزکیه نفس، این بود که همیشه خودتان را آماده‌ی برای پذیرش هر مطلبی قرار بدهید یعنی کاری کنید که در هر وقت شما را به پاسخگویی طلبیدند آماده باشید جواب بدهید، به هر اندازه، یک وقت آن جور نباشد که تا بگویند آقا جواب بده فرار کنید، هان! معلوم است نمی‌شود آن نشد. همیشه، همیشه در یک وضعیتی باشید که وقتی گفتند آقا برای چه این کار را کردی؟ بگویید برای این، ولو اشتباه هم

کردی، می‌گویند کار شما اشتباه بوده، بله خب اشتباه بوده، درست است. باید درست کنید، چَشم! مسئله‌ای نیست، مگر طوری است؟ مگر این مسئله ....؟ این‌که ما در یک وضعیتی باشیم البته این هم کار دارد همچنین راحت هم نیست این‌که در یک وضعیتی باشیم که اگر گفتند آقا این کاری که کردید غلط است، یکدفعه خجالت بکشیم و برویم در خودمان و ای داد بیداد! این غلط است این نمی‌گذارد انسان با واقع باز باشد با واقع ....، این خیلی حال مهمی است خیلی حال مهمی است روی این مسئله باید کار کنیم.

این نمی‌گذارد که انسان با مواجه شدن با حقیقت همیشه راحت باشد و تمام درهای قلب خود را به روی حقیقت در همه‌ی احوال باز نگه داشته باشد و حقیقت و واقعیت را با آغوش باز بپذیرد. چرا؟ این خجالتی که می‌کشد یعنی یک چیزی برای خودم نگه داشتم و الا خجالت که ندارد، می‌گویند آقا تو این کار را کردی اشتباه بود، چرا رفتی به رفیقت یک همچنین حرفی زدی، بیخود کردی، می‌گوییم خیلی

خب اشتباه بوده می‌رویم تدارک می‌کنیم بسیار خب دیگر چرا خجالت باید بکشیم؟ ای داد بیداد آبرویمان رفت، هان! آبرویمان رفت ا اگر الان من بروم به او بگویم اشتباه کردیم این همه تا به حال برای او افتخار کردیم پُز دادیم، بَه! ما پیش آقا بودیم پانزده سال بیست سال پیش آقا بودیم من دو روز است آمدم به تو می‌گویم دیدی به تو گفتم اشتباه است، به من گفتی اشتباه است؟ خودم بیست سال پیش آقا بودم پیش علامه بودم بیست سال نمی‌دانم آن‌جا بودم حالا تو جوجه‌ی دو روزه آمدی داری به من مقررات یاد می‌دهی، حالا اگر بلند شوی بروی بگویی آقا این مطلب شما درست بوده و نظر من اشتباه! ای داد بیداد ولی باید آدم چکار کند؟ نه! برود، آقاجان در این مسئله حق با شما است و من اشتباه کردم و خیلی هم خوشحال هستم شاید باز هم اشتباه کنم، بله! حالا مگر طوری است؟ مگر قرار بر این است که آدم اشتباه نکند؟ چه کسی همچنین قراری گذاشته؟ ملائکه اصلًا اشتباه نمی‌کنند و معصومین و آن‌هایی که خب دیگر ..... کی گفته که نباید .....؟ این نظر نظر شما است و در عین [حال]

این هم بدان که خیال نکن بخواهی به من فخر بفروشی دو روز است که آمدی، قضیه، قضیه‌ی دو روز و بیست سال و دویست سال نیست این مسئله‌ی حقی که به نظر تو رسیده از جای دیگری آمده، بیخود هم پز نده و بیخود به حساب خودت نگذار، این مطلبی که من گفتم اشتباه بوده و مطلب شما درست بوده و السلام، دست هم می‌دهی یک ماچ هم می‌کنی و می‌روی، تمام شد.

این حالت این وضعیت این رمز سلوک است رمز سلوک و رمز مراقبه و ....، رمز یعنی چه؟ سرّ! سرِّ مراقبه سرِّ تزکیه سرِّ تغییر و تحول در همین است، گفتم ها! مطلب را به شما گفتم که انسان همیشه قلب خود را برای مواجهه‌ی با حق، باز نگه دارد روزنه‌ها را نبندد و برای خود در مواجهه‌ی با حق جایی باز نکند خلاصه، برای خود جایی باز نکند، آن حق است. آن‌چه را که من احساس می‌کردم در زمان حیات خودم الان اعتراف می‌کنم آن‌چه را که احساس می‌کردم درباره‌ی مرحوم آقا، ایشان این صفت را داشتند یعنی وقتی که احساس می‌کردند

یک مسئله خلاف است هی ناراحت بشوند! بله! خب ایشان هم اشتباه می‌کردند گفتم ایشان از اول که از مادر [به دنیا آمدند] که به فنا نرسیده بودند، مثل بقیه، خیلی خب. در تحت تربیت و علم و تزکیه و این‌ها قرار گرفتند و رشد کردند چون صدق داشتند و صفا داشتند همت داشتند اراده داشتند عزم داشتند رفتند و رسیدند و بقیه هم همین طور هستند، تک تک افرادی که این‌جا هستند می‌توانند، همه می‌توانید. آن‌که در ایشان بود و من در بقیه کمتر دیدم، در ارتباط با استادشان مرحوم آقای انصاری در ارتباط با استادشان مرحوم آقای حداد، خب من می‌دیدم، آن موقع سن ما کم بود ولی بالاخره قضایا در جلوی چشم ما قرار داشت و الان تجزیه و تحلیل می‌کنم و الان می‌بینم آن موقع چیزهایی که داشتم خیلی بیراهه نبوده یعنی تصوراتی که در آن موقع می‌کردم با همان سنین سیزده و چهارده سالگی و مثلا فلان و آن‌ها، آن خاطراتم از آن جریانات و آن برداشتم از آن مسائل، بی هیچی نبوده یعنی احساس می‌کردم، سنجش می‌کردم افراد را در ارتباط با این قضیه می‌سنجیدم آن‌هایی که مرحوم آقا در کتابشان

اسم بردند و بعد به انحرافات افتادند احساس می‌کردم این‌ها راهشان غلط است این غلط است.

حتی یک مرتبه خودم صریحا گفتم آن موقع سنم حدود هفده سال بود گفتم این مسئله غلط است همین مطلبی را که من گفتم همین را به ما گفتند، رو کردند به ما گفتند آخر جوجه! تو دو روز است آمدی ما سی سال است فلان است این حرف‌ها و در این حرف‌ها استخوان خورد کردیم دنده‌ی ما فلان شده حالا تو داری .....؟ گفتم جوجه یا مرغ یا شترمرغ فرق نمی‌کند، آقا این کار اشتباه است والسلام، کار اشتباه است حالا به من می‌گویی جوجه، جوجه می‌گویی شترمرغ یا بگو خروس هرچه می‌خواهی بگویی مرغ که نیستیم لابد .....! هرچه می‌خواهید بگویید، بگویید، فایده ندارد این عمل جلوی یک همچنین بزرگی خلاف است بعد می‌دیدیم که ا عجب همین جوری بوده همین مسائل کم کم ضمیمه شد همین مطالب کم کم پیش آمد و رفت جلو.

ولی مرحوم آقا این طور نبودند من جلوی چشم

خودم دیدم حالا در واقع هرچه بود من نمی‌دانم این جا من نیایم مسئولیتی به عهده بگیرم در واقع آیا می‌خواستند به ما بفهمانند یا می‌خواستند که جور دیگری باشد من نمی‌دانم ولی جلوی چشم ما وقتی که من دیدم استاد ایشان نسبت به یکی از کارهای ایشان ایراد گرفت، من دیدم نه تنها ایشان ناراحت نشدند و نه تنها ایشان جلوی فرزندانشان منفعل نشدند این را اولین بار است که می‌گویم و نه تنها ایشان عکس العمل نشان ندادند بلکه آمدند و برای ما توضیح دادند که بله! این‌جا بوده و این بوده بوده بوده یعنی بالاتر یعنی حتی آن ایراد را هم که ما نفهمیدیم آمدند آن ایراد را تثبیت کردند حالا ما خوب نفهمیده بودیم، مرحوم آقای حداد در لفافه و کنایه مطلب را بیان کردند، ایشان آمدند گفتند می‌دانی آن مطلبی را که به من و آن اخوی بزرگ‌تر می‌دانی این مطلبی را که ایشان گفتند این به کجا زدند؟ به آن حرفی که من در آن‌جا زدم، به آن بوده، تازه آمدند مسئله را جا انداختند و تثبیت کردند. این می‌شود صفا، صفا به این می‌گویند صدق به این می‌گویند.

یا در یک قضیه‌ی دیگر که آن مسئله مربوط به جریانات و فعالیت‌های ایشان در سنه ٤٢ بود، در آن‌جا وقتی که مسائلی اتفاق افتاد یک مرتبه ایشان از آن‌جا پیغام دادند که شما باید این کارها و این کارها را بکنید و مثلا کارتان چطور باشد و روشتان چگونه باشد و مرامتان چگونه باشد و چرا فلانی بدون این‌که ما را در جریان این مسائل قرار بدهد، به یک همچنین اقداماتی دست زده است؟ و ما می‌بینیم که ایشان وضعیتش عوض می‌شود راه و روش عوض می‌شود البته آن موقع خیلی قدیم بود [، او] این قضیه خیلی [گذشته] است شاید حدود چهل [سال پیش] الان هشتاد و هشت هستیم یا [هشتاد و] نه؟ تاریخ شمسی هم یادم رفته، قمری یادم است ١٤٢٩ است. آن می‌شود چند؟ می‌شود چهل و پنج سال پیش دیگر، این قضیه است [مال آن موقع] خب ایشان در آن موقع در تحت مراقبت و دستورات استاد خودشان بودند، در یک همچنین وضعیتی، یکدفعه ما می‌بینیم تغییر در ایشان پیدا می‌شود تحول پیدا می‌شود. آن اشرافی که آن عارف باللَه دارد آن احاطه

و سیطره‌ای که آن عارف ...، حالا چرا باید این جریان تا این‌جا پیش بیاید از این‌جا به بعدش این پیغام بیاید؟ این دیگر از اسرار است و الا از اول ....، این حرفی که از این چیز هست می‌شد قبلا زده شود، آن عارف الهی که نیاز به پیغام ظاهری ندارد برای رساندن مطلب، با القاء مطالب در نفس شاگرد هم می‌تواند مطلب را اعلام کند، مگر نگفتند به ایشان تو در غرب عالم باشی و من در شرق عالم، برای من تفاوتی نمی‌کند؟ همین مطلبی را که ایشان به شاگردان خودشان می‌گفتند، بنده خودم شنیدم، از ایشان شنیدم که داشتند به یکی دیگر می‌گفتند، بنده هم نشسته بودم، که تو در غرب عالم باشی و من در شرق عالم، مثل این است که شما پیش من نشستید، همین الان که نشستید. همین حرفی که استادشان به ایشان زدند در آن زمانی که ایشان از نجف می‌خواستند بیایند و ما می‌بینیم این .....، ولی این جریان باید بیاید سیر بشود یکدفعه به یک جایی که می‌رسد مسائلی که اتفاق می‌افتد حقایقی که روشن می‌شود و مسائلی که بروز پیدا می‌کند، حالا وقتش است، الان یک مرتبه می‌بینی که مسئله تغییر پیدا

می‌کند و عوض می‌شود و اصلا بدون این‌که ایشان بخواهند ناراحت بشوند و مطلبی باشد، می‌گویند بله! بسیار خب، تمام، مسئله تمام. همین هم استاد ایشان نسبت به استاد خودشان داشتند همان هم نسبت [به استاد خودش،] همین طور همین طور. این یک مطلبی نیست که حالا فقط اختصاص به یک طیف خاصی داشته باشد، نه! هر کدام از این اولیاء الهی همین جریان بر آن‌ها بوده است نسبت به استاد خودشان و هلم جرا تا به امام برسد. مطلب به این کیفیت است.

لذا همیشه انسان باید دریچه‌ی قلب خود را نسبت به واقع صاف نگه دارد، باز، این طور. تا به او می‌گویند آقا شما فلان اشتباه را کردی ای داد بیداد حالا چکارش بکنیم؟ از یک طرف جواب آقا را نمی‌دانیم چه بدهیم؟ دیگر مسئله. از یک طرف نمی‌دانم خب ما کار کردیم مدتی جلو آمدیم نمی‌دانم جلوی افراد شخصیت پیدا کردیم موقعیت پیدا کردیم بیایند بگویند ا آقا اشتباه کرده، فلان آقا و یک آقایی که فرض کنید که من باب مثال خیلی هم

چند صباحی نگذشته، حرف او درست بوده! حالا چه می‌گویند؟ آقای فلان آقای فلان! آقاجان این آقای فلان همه پفک است پفک چیست؟ همین چیزهایی که پف است حالا پفک یک چیز خوردنی است اصلا پف است. كسَرابٍ بِقِيعَةٍ يحْسَبُهُ الظَّمْآنُ النور، ۳۹ این حباب است حباب را روی آب دیدید؟ به این می‌گویند پف. تشت را آب می‌گیرید این‌ها که می‌آید رویش، این پف است. اصلا تمام این‌ها توخالی است همه‌ی این‌ها هواست و این هواها شده خدا و این خدایان شده خدا آزار. این خدایان است که جلوی آن خدا را گرفته و نمی‌گذارد که بیاید داخل و این هواها است که همین .....، موقعیت من در میان افراد وضعیت من نسبت به بقیه و خصوصیت من، این‌ها همه، در حالی که این‌ها همه هواست و هوا یعنی چه؟ یعنی خدا و این خدا جلوی آن خدا را گرفته، می‌گوید یا جای من است یا جای تو؟ آن هم می‌گوید من غیورم آن سهم خودم را به شریکم می‌بخشم، همه مال آن خدا، مال آن خدایانی که در ذهنت آوردی رفیق یک خدا شریک یک خدا زن و بچه یک خدا همسایه یک خدا نمی‌دانم

مراجعین یک خدا، این‌ها همه خدایان که آمدند جا باز کردند، قشنگ، پلاس پهن کردند چهار زانو حریم گذاشتند برای خودشان، ما از این‌جا نمی‌رویم، آمدیم این‌جا به یک زوری در قلب، تمام آن دریچه‌های قلب را زدیم و جارو کردیم و خدا را هم پرت کردیم بیرون، برود خودش در عرشش! نشستیم در این‌جا و از این‌جا در نمی‌رویم. این‌ها نمی‌گذارند که خدا بیاید، بسته‌اند، در را بستند. باید این‌ها را چکار کرد؟ باید این‌ها را یکی یکی بیرون کرد جلوی رفیق آبرویت رفت خب حالا یکدفعه برود، دفعه دوم که رفت، اول یک خورده آدم سرخ می‌شود سفید می‌شود فلان ولی خب بد نیست، دفعه‌ی دوم می‌بیند نه! کمتر سرخ و سفید شد دفعه‌ی سوم و دفعه‌ی پنجم و ششم و دهم اصلا خودش یک چیزی‌اش می‌شود، می‌رسد به جایی که اگر از این قضایا اتفاق نیافتد هی منتظر است که ....، خب خدایا چه شده؟ از این چیزها نفرستادی از این مطالب نفرستادی.

مرحوم آقا می‌فرموند نسبت به یکی از افراد

اسمش را نمی‌برم که این وقتی که می‌رسید در یک جمع، کاری می‌کرد که مورد اعتراض و دعوای استاد بشود شما یک وقت این کارها را نکنید که به همدیگر می‌رسید و فلان [مورد] دعوای استادش قرار بگیرد جلوی بقیه، این‌ها را می‌گویند ملامتیه، در مکتب ایشان یک همچنین مسائلی راه ندارد و نه این‌که این مسئله چیز است، فقط به عنوان شرح حال و بازگو کردن من این مسئله را مطرح کردم والا نه! نیازی به این مطالب نیست و آن استاد خودش فی حد نفسه سر جای خودش بلد است که بزند به کجا! حالا آدم خودش بلند شود خرابکاری بکند تو را به خدا یکی نیاید از این خرابکاری‌ها [بکند] آدم هزارتا کار انجام بدهد، نه! آدم باید کارش درست باشد آن وقتی که در جای خودش هست، آن خودش به کار خودش وارد هست و طبیب دوارٌ بطبه آن می‌تواند بیاید و مسئله را چیز کند.

هی کم کم کم این مسائل وقتی که تکرار بشود آدم می‌بیند که نه! خیلی هم همچنین مشکل نیست چه اشتباه بکند چه نکند برایش یکی است آن ثقل سابق را دیگر ندارد وقتی چند دفعه جلوی رفیق

یک همچنین وضعیتی برایش پیش آمد دیگر بعد چه می‌شود؟ عادی می‌شود دیگر. خب رفیق به آدم می‌گوید بابا ما خیال می‌کردیم تو یک چیزی هستی بیا تو هم مثل خود ما هستی. می‌رود در خانه، زنش! هان! جواب زن را چه بدهد؟ آن مسئله است تا به حال برج ساخته، آی من چه هستم! زنش می‌گوید بَه بَه بَه! بیست سال پیش علامه بودی و فلان و .... این درآمدی؟ بابا تو یکی دیگر ساکت شو بگذار بقیه هرچه می‌خواهند بگویند بگویند، حالا جواب زنش را چه بدهد؟ هیچی می‌گویند خیلی خب آبروی ما جلوی تو که رفت، خب نفر بعد، بچه‌اش می‌آید آن هم یک جور دیگر نگاهش می‌کند، همسایه و فلان و همه، وقتی همه تمام شد، حالا خوب شد؟ حالا همه فهمیدید ما هیچ چیز نمی‌فهمیم؟ همه فهمیدید ما خراب کردیم؟ ما اشتباه کردیم؟ حالا بعدش چه؟ تازه نفس می‌بیند هان! دارد آزاد می‌شود، آن موقع. وقتی رفیق نظرش عوض شد زن و بچه نظرش عوض شد همسایه نظرش عوض شد نمی‌دانم معلم مدرسه نظرش عوض شد شریک و این‌ها همه

عوض شد عوض شد عوض شد یکدفعه آدم با این عوض شدن‌ها آدم هی می‌آید می‌آید برج صد طبقه، هی می‌آید پایین پایین پایین هان رسید به کف! حالا رسید به کف، آخِی حالا دیگر راحت شدیم حالا دیگر نگران نیستم البته تازه همه‌ی این‌ها را که گفتم تازه یک مرتبه است، خیال نکن کار تمام است، نه آقاجان! چیزهای دیگر هم هست منتهی امسال دیگر نمی‌گوییم، فعلا این برای امسالمان تا سال بعد هم ببینیم خدا برای ما چه تقدیر کرده است؟ می‌بیند راحت شد.

کیست مولا؟ کیست مولا؟ خدا رحمت کند این مولانا را که هرچه داریم در اسلام از مولانا داریم. کیست مولا آن‌که آزادت کند، این آن آزادی است این همان آزادی است. پیغمبر که آمد به همه گفت در روز عید غدیر، هشتاد هزار نفر را جمع کرد برای این بود که مردم! آن کسی که می‌تواند شما را به آزادی برساند این، این است، کسی غیر از این نمی‌تواند، کسی غیر از این علی نمی‌تواند شما را به این آزادی برساند، نمی‌تواند این زنجیرها را باز کند، نمی‌تواند این زنجیرهایی که با او قطار و کشتی را با

آن حرکت می‌دهند و شما به خودتان بستید، این زنجیرها را فقط علی می‌تواند باز کنید بیاید دنبال علی، دنبال ابوبکر نروید که او هی بر زنجیر اضافه می‌کند دنبال علی بیاید. کیست مولا آن که آزادت کند بند رقیت ز پایت بگسلد این رقیت است، رقّ یعنی چه؟ استرقاب یعنی گریبان، گریبان گرفتن. رق برای این می‌گویند رق که در گریبان مولا است، مولا گریبانش را گرفته، این‌جا برو این‌جا بیا بنشین بلند شو، گریبان اختیارش دست او است. رقّ یعنی عبودیت دیگر، در تحت عبودیت او است. کسی که زنجیر رفیق و زن و بچه و همسایه و شریک و مریض و دکتر و مهندس و تاجر و فلان و همه‌ی این‌ها به دست و بالش بسته است نمی‌تواند آزاد باشد نمی‌تواند حرکت کند نمی‌تواند به سمت خدا برود همه‌اش گیر است، این کار را بکنم او نفهمد، این را بکنم او نفهمد، این کار را بکنم قشنگ باشد، آن کار را نکنم ....، ا ا این و آن، این کار را بکنم و نکنم ....، تو که تمام فکرت و تمام ذهنت همه به این و آن گذشت پس کی به فکر خودت هستی؟ کی به

فکر وضع خودت هستی؟ هان؟ کی می‌تواند این زنجیرها را یکی [یکی] پاره کند؟ آن فقط علی است فقط علی است، بیایید مردم و با علی بیعت کنید آن می‌تواند بیاید چنان داغ بگذارد که طناب که سهل است آن زنجیری که با آن کشتی را می‌کشند آن زنجیر را هم بردارد و تکه تکه کند چون می‌داند از کجا وارد شود و کجا داغ بگذارد و مرهم در کجا بگذارد.

کیست مولا؟ مولانا دارد می‌گوید، می‌گوید احمق‌ها من شما هشتاد هزار نفر را جمع کردم در این‌جا که به شما بگویم مثل طبری بگویم که این پسرعم من دوست است شما با او دوست باشید! بَه‌بَه یعنی واقعا این اهل تسنن و این افراد، واقعا چه فکر می‌کنند؟ واقعا اگر پیغمبر این کار را می‌کرد نعوذباللَه دیوانه نبود؟ این را دوست داشته باشید خب می‌گویند دوست داریم دیگر، خب ابوبکر و عمر که بدش نمی‌آمد از علی، خب علی را دوست داشته باشند کاری به کار ما نداشته باش دوستت داریم، همه همین هستند. اگر کسی به کار کسی کار نداشته باشد خب دوستش دارند دیگر، دشمنی از

آن‌جا پیدا می‌شود که بروند سراغش دیگر، از آن‌جا این دشمنی پیدا می‌شود دیگر، هی بروند در کارش دخالت کنند که آقا کارِت اشتباه است فلان است.

ما تا وقتی که حرف نمی‌زدیم هیچ کاری [به ما نداشتند] همین که شروع کردیم به حرف زدن، پیدا شد قضیه، گفتند آقا دهانت را ببند، گفتیم اگر دهانمان را ببندیم پس دیگر چرا این طوری کردیم؟ پس نیازی به این مسائل نداریم دیگر! هان؟ از آن‌جا دشمنی پیدا می‌شود. کیست مولا آن‌که آزادت کند بند رقیت ز پایت بگسلد بیایید یکدفعه احساس چه کنید؟ راحتی! یکدفعه احساس کنی عجب! حالا دیگر آبرویت هم رفت رفت، برایت مشکل نیست. یعنی رفته دیگر، نه این‌که رفت رفت، مجازی نیست راست راستی رفته. اگر نمی‌رفت خودت می‌خواستی این را چیز کنی باز هم در دلت نفس می‌گفت نه! هنوز نرفته تو تواضع کردی ولی اگر واقعا رفت، دیگر رفت، خب می‌گویند آب از جوب رفته را که نمی‌شود برگرداند، دیگر رفته کاریش نمی‌شود کرد، وقتی که رفت می‌بینی ا! چه آزادم! چه

راحتم! دیگر حالا نگران این نیستم که این عمل را این جوری انجام بدهم یا آن جوری انجام بدهم، دیگر الان مواظب این نیستم که این کاری که می‌کنم رفیقم این طوری بفهمد یا آن طوری بفهمد، دیگر الان به دنبال این نیستم که این حرفی را که الان دارم می‌زنم چه جوری بزنم که آن‌که آن گوشه‌ی مجلس نشسته به او برنخورد حرف‌هایم را می‌زنم به هر کسی برخورد خورد هر کسی هم که نخورد نخورد بلند می‌شوم می‌روم پی کارم. دیگر نگران نیستم ناراحت نیستم. این راحتی نیست؟ این آزادی نیست؟ چقدر ما خواب هستیم! چقدر ما از حقایق دور هستیم!

اولیاء خدا آمدند بگویند بابا ما می‌خواهیم آزادت کنیم ما که دشمنت نیستیم، خب نیا اصلا نمی‌آیی نیا، بلند شو برو هر جا [که تا الان] بودی، ما می‌خواهیم آزادت کنیم این بندهایی که به پایت بستی یکی یکی این بندها را باز کنیم و چه بشوی؟ راحت بشوی. خب دیگر ظاهرا وقت چقدر شد؟ همین طور داریم صحبت می‌کنیم و رفقا دارند به ما نگاه می‌کنند یکی اشاره‌ای کنایه‌ای، ان‌شاءاللَه که

امیدورایم واقعا خداوند به برکت این معانی و این مطالب و کلماتی که این کلمات، حکم اکسیر را دارد در زندگانی ما، اکسیر دارد، کلمات اولیاء. شما نگاه کنید همین شعر مولانا، کیست مولا آن که آزادت کند بند رقیت ز پایت بگسلد ما این شعر را اصلا جایی پیدا می‌کنیم؟ در کتاب دیگری پیدا می‌کنیم؟ در مجلسی پیدا می‌کنیم یا نه؟ مجالسمان درست ضد این است هی در مجالسمان بند می‌گذاریم اگر آن بدبخت بند هم نداشته باشد می‌گذاریم رویش، بند هی می‌گذاریم هی زنجیر می‌گذاریم هی اضافه می‌کنیم حضرت آقای فلان چه خدماتی کرده‌اند! حضرت آقای فلان چه کرده‌اند! حضرت آقای فلان چه کتاب نوشته‌اند! حضرت آقای فلان چه ساختمان‌ها ساختند! هی داریم چه کار می‌کنیم؟ هی [در] مجالسمان داریم بند می‌گذاریم. مولانا نه! می‌آید می‌گوید بابا این‌ها را یکی یکی آزاد کن، این چه مجلسی است؟ این چه حرفی است؟ این چه سخنرانی است؟ این چه مردم جمع کردنی است؟ این‌ها مال دو روز است به فکر بی‌نهایتت باش. این

مطالب را این‌ها آمدند و تلنگرهایی است که می‌خواهند به ما بزنند و بر صفحه‌ی قلب ما این تلنگر را وارد کنند تا این‌که از آن شراب طهوری که اولیاء خودش را، خدا مست کرده از آن شراب به ما هم بچشاند از آن سفره‌ای که خدا برای اولیای خودش پهن کرده است و مواعد المستطعمین معده، از مواعد، از آن مواعد برای ما قرار بدهند.

ان‌شاءاللَه امیدواریم که خداوند به برکت اولیای خودش ما را موفق کند که به همان راه و ممشایی که آن‌ها رفتند و به نتیجه رسیدند و از آن باده‌ی فیوضات جمال و جلال تو سرمست شدند، خدا هم ما را از آن ریزه خواران آن سفره قرار بدهد و متابع و منقاد دستورات اولیاء خودت بگرداند.

اللَهم صل علی محمد و آل محمد